

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی

دوم نومبر ۲۰۱۱

در دفاع از "شب نامه نویس"

وقتی به تاریخ بیست و نهم اکتوبر نوشته آقای "ثاقب" را زیر عنوان "شایعه پراکنی، شانناژ...." خواندم، حدس زدم که باید اتفاقی افتاده باشد، حدسم وقتی قریب به یقین شد که فردا و پس فردای آن از یک جانب خلاف سنت سه ساله پورتال نوشته آقای "ثاقب" پائین کشیده نشد و از طرف دیگر مقالات آقایان "معلم عبدالرسول" و "بشیر نبی" نیز به تأیید مواضع مطرح شده از جانب آقای "ثاقب" پرداختند.

از شما چه پنهان، چون از لا به لای نوشته ها قضیه را سکسی و پر هیجان یافتم، شروع کردم به پرس و پال تا اصل مطلب را درک نموده در صورت لزوم در موردش من هم "اظهار فضل" نمایم؛ چون با وجود تلاشهای پیهم دستم به اصل شب نامه نرسید و نویسنده آنها با ترس از آن که نکند من بی انضباط، در همه جا از شب نامه، روز نامه بسازم و سرانجام شب نامه نویس را به دام حریفانش بیندازم، از فرستادن آن برایم خود داری نموده بود، یک دل را صد دل نموده به حساب حدس و گمان این مطلب را نگاشتم.

از آن جایی که از اصل قضیه دقیق اطلاع ندارم و شب نامه را خود به چشم ندیده ام، صرف نظر از آن که امکان ناکامل بودن حدسیاتم را محتمل می دانم، به اجازه نویسندگان قبلی و گردانندگان پورتال، ترجیح می دهم تا خلاف روند شنا پیشه نمایم، حتا اگر به قیمت سانسور مطلب نیز بینجامد.

قبل از این که درایت و کاردانی خود را به ارتباط شب نامه نویسی تقدیم خوانندگان از همه جا بی خبر نمایم، فکر می کنم با بیان این داستان کوتاه، که نه سازنده آن را می دانم و نه هم زمان ساختنش را، مگر در شهرت، کمتر از "سیفو" معروف نیست و چه بسا هم من و هم شما بار ها آن را شنیده باشیم، به سخن آغاز می نمایم.

گویند در زمان های خیلی دور که هنوز سواد فقط بین چند ده تن از اهالی یک کشور محدود و تعداد با سوادان هم معدود بود و در نتیجه همه کس نمی توانست امیال درونی و افکار خود را با آوردن روی کاغذ و به صورت شب نامه پخش نمودن بیان دارند، پادشاهی زندگی می کرد که به عوض شاهان معمولی که همه از نسل دمدار اند، در سرش دو شاخ داشت. شاخ نگو که تاج خدا داد بود. این شاه بیچاره که از فقدان دمداری شب و روز در ناله بود و شاخداری را برای خود عیبی می دانست، هر آنگاهی که مجبور می شد، سر نزد سلمان خم نماید، به سلمان گوشزد

می کرد که از شاخ شاه جائی صحبت ندارد، ورنه خود می داند که چه به روزگارش خواهد آمد. در طی سالیان متمادی بودند سلمان هائی که راز شاه بیرون دادند و سر باختند؛ مگر دلاک هائی بودند که دهن باز نکردند و در نتیجه دل شان پندیده و زهره ترک شدند.

تا این که نوبت رسید به یک دلاک دیگر از سنخ همان دلاکان قبلی. وی وقتی سر شاه را تراشید و چشمش به شاخ شاه افتاد و تذکرات مکرر حاجب و دربان شاه را شنید، با ترس و لرز تمام راهی خانه شده خواب و قرار از دستش برفت. همیشه نزد خود می گفت: "بگویم به بلا مانم نگویم چطور کنم" سرانجام بعد از ساعت ها و روز ها کوچه پس کوچه را سرگردان گشتن و نزد خود فکر کردن، به این نتیجه رسید که می تواند آن راز را قسمی فریاد زند که به گوش هیچ کسی نرسد. همین بود که تصمیم گرفت بر سر چاهی رفته و با پائین کردن سر خود به طرف چاه با صدای بلند فریاد زند: شاه شاخ دارد و این صدا را چند بار تکرار کند تا باد معده را از طریق دهن خالی کند.

از این داستان می توان نتیجه گرفت که انسانها در تمام دوران های دور و نزدیک وقتی از جانبی زیر فشار قرار می گرفتند و از جانب دیگر جرأت اخلاقی – مبارزه علیه دولتها از این قاعده مستثنا است. و یا شرافت راستگویی و دفاع از گفته خود را نداشتند، گذشته از آن که سر بر دهانه چاه می گذاشتند و باد معده را خالی می نمودند، کم نبودند کسانی که مبرز ها را نیز تخته مشق خود ساخته و به این و یا آن دشنام حواله می کردند. بر گردیم به موضوع مورد نظر خود:

تا جائی که از لا به لای نوشته ها به خصوص از قسمت های سفید نوشته و یا به عبارت ماغرب زده ها لای سطور بر می آید، گویا کدام ظالم خدا نترسی به همسر کدام بیچاره ای از قنغال بازی تیر شده کار خیر در حق وی انجام داده است چون در ضمن نوشته ها از بدنام ساختن یک تاریخ صحبت به میان آمده می توان حدس زد آن کار را هم نه یک و یا دوبار و یا چند بار که برای نویسنده شب نامه قابل تحمل بوده انجام داده بلکه به صورت متواتر و در جریان یک دوران تاریخی کامل نموده است.

و اما اینکه که سرانجام دیگ غیرت مرد لبریز شده و دست به قلم برده با تأسف همه کس به عوض آن که آن ظالم خدا نترس را که حق خود را نشناخته و این بیچاره را تا سرحد شب نامه نویسی کشانده است ملامت کنند، یکی به دنبال دیگر به ملامت وی قلم می زنند، قلم می زنند تا آن بیچاره بعد از این اگر تا آخر هم شاهد قنغال بازی ها و کار های خیر باشد دم بیرون نکند. به این می گویند دنیای ظالم پرور مظلوم کش. شب نامه نویس جان!

تمام دنیا که بخواهد تو را ملامت کند، این را بفهمی که داد خالق همراهت است. نه تنها از حمله دشمنانت نمی ترسد بلکه از صمیم قلب این مشوره را هم برایت می دهد تا چشم دشمنانت کور گردد:

اگر با آن ظالم خدا نترس از سابق آشنائی و رفت و رو داشتی و اگر عمر این رفت و رو بیشتر از عمر اولادت می باشد، به قسم و قرآن زن نه فریب بخور و نه اعتبار کن، دست گل مهره گک ها را گرفته برو تست D.N.A بکن. مگر یک چیز یاد باشد که قبل از پرداختن به تست از هر جائی که هستی و به هر جائی که از دوستان وجود دارد، از خواجه سیاران و مهتر لام گرفته تا شاه دوشمشیره و شهدای صالحین بند بسته کن و نذر بگیر تا نتیجه تست مثبت آید.

وقتی نتیجه تست مثبت آمد به زود ترین فرصت خودت را نزد یک حسابدار کهنه کار برسان و از پول گر و لیتی گرفته تا پول درس و احیاناً عروسی و امثال آن لستی تهیه و برای آن خدا نترس بفرست تا وقتی تخم کاشته، زحمت برداشتن محصول را نیز خود به عهده بگیرد.

شب نامه نویس جان!

شاید بعضی بدخواهان وقتی این پیشنهاد مخلصانه من را بخوانند از سر رقابت و حسادت با تو، بر نیت من شک برده و حتا بگویند، که خالق داد هم به حمایت از ظالم خدا نترس قلم زده، تو را به "قوادی و دیوئی" دعوت نموده است. از من بشنو به حرف همچو اشخاص گوش نده، زیرا کاری که اکنون هم کرده ای کمتر از قوادی و دیوئی نیست، پولت را جمع کن و نام افراد را به خاطر بیاور تا همه کس برایت "دولت زیاد" بگوید.